

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با فرمایشات جناب شیخ در باب شروط و معنای شرط بود. عرض کردیم که ایشان ذیل آن روایت "المؤمنون عند شروطهم" یا "المسلمون عند شروطهم" یا "فإن المسلمین عند شروطهم" دو تا فرمایش داشتند. یکی در بحث لزوم معاطاء بود که فرمودند در بحث لزوم معاطاء چون ما شرط را مطلق الزام و التزام می دانیم و به خاطر این اطلاقش شامل شرط ابتدائی هم می دانیم، آن موقع می توانیم به بیع هم شرط بگوییم. این شرط بودن بیع هم اطلاق دارد و اعم است از این که قولی باشد یا فعلی باشد، لذا معاطاء را هم می گیرد. پس "المؤمنون عند شروطهم" شامل بیع و معاطاء می شود. یکی هم در اول بحث اختیارات بود که فرمودند ما وقتی نگاه می کنیم می بینیم که نمی شود به این ملتزم شویم که شرط اطلاق دارد و بعضی از اهل لغت هم مثل صاحب قاموس، صاحب لسان، گفته اند نمی شود و شرط فقط منحصر می شود در چیزی که در ضمن چیز دیگری باشد و زیر بار اطلاق الزام و التزام نمی روند. می گویند شرط الزام از طرف کسی است و التزام از طرف دیگری است ولی الزام باید در ضمن چیز دیگری وجود داشته باشد. بیعی است که شرطی مثل خیاطت در آن می کنند. عیبی ندارد و شرط در آن جا صادق است. بایع مشتری را به شیئی الزام می کند و آن هم ملتزم می شود به خاطر این که شرط است و در ضمن عقدی واقع شده است. بعد هم

گفتند که حتی در بعضی از روایات هم همین طور است. "حتی" یعنی در مواردی که به ظاهر خیلی روشن است که شرط در آن ها به معنای ابتدائی به کار رفته است، شیخ می گوید حتی در این موارد هم شرط ابتدائی نیست. "و شرطی لک ألا أعود..." این ضمن توبه است و این را هم قبول نداریم که ابتدائی باشد.

برای جمع بین این دو نظریه ی شیخ، عرض شد کأن خود ایشان "رسالة فی الشروط" دارد. قبل از خیار تخلف شرط که در خيارات بحث می کنند، بحثی در باب شروط دارند. می خواهیم به خلاصه ای از فرمایشات ایشان اشاره کنیم، تا مثل بحث های قبلی مان با مجموع حرف های شیخ آشنا شویم. در آن جا شیخ فرموده اند:

### معنای شرط از دیدگاه شیخ اعظم:

القول فی الشروط التي يقع عليها العقد و شروط صحتها و ما يترتب علی صحیحها و فاسدها...  
بینیم که شرط یعنی چه؟ شرط صحت و شرط فساد یعنی چه؟ شرط کجا مفسد است و کجا مفسد نیست؟ آن جا فرموده اند که:

الشرط يطلق فی العرف علی معینین...

شیخ آن جا پنج معنا برای شرط ذکر می کند. دو معنای عرفی که به اصطلاح، معانی حقیقی شرط هستند و دو معنای اصطلاحی و یک معنای مجازی در عرف ذکر می کنند. اول این ها را توضیح می

دهند و بعد مطلب را به "المومنون عند شروطهم" می برند تا بگویند کدام شرط درست است. حق هم همین است که بالاخره وقتی چیزی موضوع دلیل شرعی است باید ما موضوع دلیل را در فقه تعیین تکلیف کنیم. وقتی "المومنون عند شروطهم" را داریم و ما می گوئیم این به معنای "الشرط يجب الوفاء به" است، باید موضوع را به عنوان یک فقیه منقح کنیم. شیخ هم خواسته موضوع را منقح کند و بگوید این شرط در حدیث شرط به چه معناست؟

اول می فرماید که یک معنای شرط، معنای حدثی است. معنای حدثی شرط - به تعبیر شیخ - همان معنای مصدری شرط است. این معنای حدثی، یک معنای عرفی است در مقابل معنایی که شیخ می گوید از جوامد است. پس شرط دو معنای عرفی دارد که یکی از آن ها حدثی است و یکی هم جامد است. بعدا شیخ خیلی فنی ثابت می کنند که شرط دو معنا دارد. حالا ممکن است که کسی این حرف شیخ را قبول نکند ولی ما بعدا با این دلیل شیخ کار داریم. چون این که من بگویم دو معنا دارد باید دلیل بیاوریم.

تشابه لغت شرط با امر از حیث دارا بودن معانی اشتقاق پذیر و اشتقاق ناپذیر:

چهارچوب فرمایش شیخ این است که شرط مثل امر است. چطور ما در امر می گوئیم یک معنای حدثی دارد و یک جامد دارد؟ امر یک بار معنای حدثی دارد و در این معنای حدثی اش، به اوامر جمع بسته می شود. آمر داریم، مامور داریم، مامور به داریم. یک بار هم معنای حدثی ندارد بلکه معنای جامدی به نام شیء دارد. لذا آن را به امور جمع می بندیم و دیگر از امور، آمر اشتقاق پیدا نمی کند، مامور و مامور به، اشتقاق پیدا نمی کند. اگر از معنای امر، یک چیزی به نام آمر اشتقاق پیدا کرد

و دیدیم که معنای دیگر داریم که طور دیگری جمعش می بندیم اما از آن دیگر آمر در نمی آید این خودش نشان می دهد که دو معنا داریم و اشتراکشان، اشتراک لفظی است. حرف شیخ همین است. می گوید عرفا شرط دو معنا دارد و علت این که می گوییم دو معنای عرفی دارد این است که یک معنایش قابلیت اشتقاق را دارد و یک معنایش ندارد. حالا این را باید شیخ ثابت کند. اگر توانست این را ثابت کند که یک معنا قابلیت اشتقاق را دارد و یکی ندارد، و هر دو معنا هم عرفی هستند، اشتراک لفظی امر و شرط بین دو معنا ثابت می شود. قواعد اصولی ای هم که این جا پیاده می شود این است که اگر قائل به اشتراک لفظی شدم، آن موقع اگر قرینه داشتم که معنا را تعیین کند، تعیین می کنم، اگر قرینه نداشتم، شرط مجمل می شود و دیگر نمی توانم با آن کار کنم. پس شیخ این جا دنبال اثبات اشتراک لفظی عرفی شرط در دو معناست.

بعد هم می گوید شرط یک معنای مجازی عرفی دارد که آن معنا را بعدا عرض می کنیم. لذا وقتی به "المومنون عند شروطهم" می رسد می گوید هر سه احتمال را می شود در این حدیث بحث کرد ولی سرانجام به معنای اول و معنای مجازی قائل می شود و می گوید هر دو را می شود در این حدیث پیاده کرد.

## معنای اول شرط:

اما معنای اول که شیخ معتقد است که معنای حدیثی است می گوید این معنا، اشتقاق پذیر است. لذا وقتی شما می گوئید مصدری به نام شرط دارید، از آن شارط و مشروط و مشروط علیه در می آورید و عیبی هم ندارد. می گوئید کسی شرط کرده است، چیزی را شرط کرده است و علیه کسی بر کسی این را شرط کرده است. عیبی ندارد. این اشتقاق ها را داریم. این چه معنایی است که اشتقاق پذیر است؟ شیخ می گوید معنای الزام و التزام است. در الزام ما شارطی داریم که الزام می کند. مثل زیدی که بایع است و چیزی را علیه مشتری شرط می کند. شرط می کند در ضمن بیع که این کتاب را می خواهد بفروشد او هم آن لباس را برایش بدوزد. شارطی داریم، مشروطی داریم، مشروطی علیه ای داریم، معنا، معنای حدیثی است. لذا تعبیر می کنند که به این معنا، درست است که بگوییم این شارط للأمر للفلانی است و ذلک الامر مشروط و فلان مشروط له أو مشروط علیه، می خواهد اشتقاق را اثبات کند و بگوید که معنای حدیثی الزام و التزام است.

## تحقیق مرحوم شیخ در اطلاق و عدم اطلاق معنای اول:

بعد به این جا که می رسد آن بحث را شروع می کند که حالا این الزام و التزام که معنای حدیثی شرط است آیا مطلق الزام و التزام است؟ و اگر مطلق باشد، آن موقع این مثالی که بنده زدم درست است؟ که بگوییم جناب زید یک چیزی را شرط کند بر امر مشتری، شرط معلوم است، شارط معلوم است،

مشروط علیه معلوم است، شیئی که مشروط شده است معلوم است. البته می شود مشروط له را هم جدا کرد مثل این که کسی دیگر شرطی به نفع زید بکند و زید مشروط له بشود. اما اگر گفتیم که این الزام و التزام در امر ابتدائی هم درست است نه در امر ضمنی، در امر ابتدائی مثل همین بیع که خودش الزام است، همین عمل بیع الزام است. آن موقع التزامش هم به خود بائع بر می گردد یعنی یک کسی می تواند در عمل ابتدائی هم الزام کند و هم خودش را ملتزم کند و اشکالی هم ندارد.

اما اگر در ضمنی باشد الزام و التزام مغایر هستند. الزام از یک طرف است و التزام از طرف دیگر است.

اگر در ابتدائی باشد الزام و التزام سر یک نفر هم پیاده می شود. مثل این که خودش را الزام به فروش می کند و التزام هم می کند یعنی این الزامی که برای خودش می کند را قبول می کند. یعنی الزام و التزام را ابتدائی کنیم تا بیع، شرط ابتدائی در بیاید و از آن لزوم هم در بیاید. اما اگر ضمنی باشد حیث صدور و وقوعش فرق می کند.

ذکر یک نکته ی فرعی:

شیخ می گوید این مشکلی ندارد. ما یک مشکل دیگری داریم و آن هم فرمایش صاحب قاموس است. صاحب قاموس گفته است:

أنه الزام الشئ و التزامه فی البیع و غیره...

اولین نکته ای که در این عبارت شیخ است تهافتی است که با عبارتی که در خیارات نقل کرده، دارد. آن جا از قاموس نقل کرد:

"الزام و التزام فی البیع و نحوه" اما این جا " و غیره" دارد. خوب دقت کنید تا فرق این دو نقل را بفهمیم. چون بعضی از محشین به شیخ اشکال کرده اند که بالاخره "فی البیع و نحوه البیع" دارید می گویند یا "فی البیع و فی غیر البیع" می گویند؟ بالاخره دائره ی تطبیق شرط را در ضمنی های مثل بیع می گویند که لازم هستند؟ یا دائره ی تطبیق شرط را در ضمنی ها می گویند ولو این که لازم نباشند؟! "بیع و نحوه بیع" یک حرف است و "بیع و غیر بیع" یک حرف دیگر است. اجمالش هم این است که این مشکل در این نقل وجود دارد و ما باید در مباحث لزوم این را رسیدگی کنیم. الان نمی خواهیم به این بحث وارد شوم چون خیلی از مانحن فیه دور می شویم. ما اصل مطلب را می خواهیم بدانیم. فقط حواس شما در تدریس مکاسب باشد که شیخ در خیارات عبارتش "فی البیع و نحوه" بود ولی این جا عبارتش "فی البیع و غیره" است. بالاخره اگر ضمن است، ضمن چه چیزی است؟ من که به امر ضمنی، شرط می گویم آیا شرط را در ضمن هر عقدی می گویم یا در ضمن عقودی مثل بیع می گویم؟ آیا می توانم "نحو" را با "غیر" به یک معنا برگردانم یا نمی توانم؟ بالاخره عبارت شیخ متفاوت است. این هم بحث مهمی در حواشی مکاسب است. بعضی هم مثل سید یزدی و محقق اصفهانی وارد شده اند. منتهی این بحث، الان بحث ما نیست. ولی این مقداری که محل بحث ماست این است که الزام الشئ و التزامه باید در ضمن یک چیزی مثل بیع، در ضمن یک عقدی،

حالا چه مثل بیع باشد و چه اعم باشد، ولی ضمنی باشد. صاحب قاموس هم شرط را به صورت ضمنی تعریف کرده است. این فرمایش جناب شیخ در این جاست و این هم اشکال ماست.

### تحلیل مرحوم شیخ از عبارت صاحب قاموس:

بعد شیخ شروع به نقد کردن می کند. ظاهر این بیان این است که استعمال شرط در الزام ابتدائی درست نیست و دو مشکل دارد. یا مجاز است و یا غلط است! با دقت هم می گوید.

اگر گفتیم که دأب صاحب قاموس فقط نقل استعمالات حقیقی است و استعمالی که برای شرط نقل کرده است، استعمال ضمنی است آن موقع معنایش این است که از دیدگاه صاحب قاموس شرط می تواند استعمال در ابتدائی داشته باشد ولی می خواهد بگوید که حقیقی نیست. این بحث دأب لغوی مذکور بستگی به تتبع و بررسی و اظهار نظر دارد. به عبارت دیگر اگر گفتیم که صاحب قاموس در مواردی که نقل کرده است دأبش فقط نقل استعمالات حقیقی بوده است و استعمال شرط را فقط ضمنی نقل کرده و استعمال شرط در امر ابتدائی را نقل نکرده است، خب عیبی ندارد که نقل نکرده باشد! چون دأبش نقل حقائق بوده است حالا این مجاز می شود.

اما اگر گفتیم بعضی از لغویین را داریم که دأبشان لیست کردن همه ی موارد استعمال است چه این استعمالات حقیقی باشد و چه مجازی باشد. وقتی دأبشان ذکر همه باشد، در این صورت چون صاحب قاموس، استعمال شرط در ابتدائی را ذکر نکرده است لذا استعمال غلط می شود.



بعضی ها مثل محقق خوئی خیلی می خواهند از این مطلب دفاع کنند.

شیخ می خواهد بگوید لازمه ی این که صاحب قاموس استعمال در امر ابتدائی را نگفته است، این است که استعمال یا مجاز است یا غلط است.

انتقاد مرحوم شیخ به صاحب قاموس:

بعد وارد نقد کردن می شود و می گوید اصلا در لغت فصیح، در روایات ما، چنین استعمالاتی وجود دارد. دیروز در بحث خیارات می گفت حتی در مثل دعای ندبه و توبه، شرط، ضمنی است. حالا می خواهد ادعا کند که لا اشکال فی صحت، اشکالی ندارد که شرط را در امر ابتدائی استعمال کرد لوقوعه فی الاخبار کثیرا! بعد هم مواردی را ذکر می کند. حالا چون ما گفتیم که در بحث سندی مشکلی نداریم و اصل "المومنون عند شروطهم" در این ها وجود دارد و استفاضه یا تواترش محرز است، لذا اصل مساله برای ما مهم است.

## استشادات مرحوم شیخ:

مثل قوله صلی الله علیه و آله فی حکایة بیع بریره ...

کنیزی بوده که متعلق به عائشه بوده است. وقتی که این کنیز را به عائشه می فروشند در این فروش، شرط می کنند که ولایتش با ما باشد. به عائشه می گوید که این را به شما می فروشم ولی به شرط این که ولایتش با من باشد. عائشه هم قبول می کند و آن کنیز را می خرد. وقتی کنیز را می خرد، مساله ی ازدواجش و بقای علقه ی زوجیتش منجر به اختلاف می شود. از این جهت که وقتی شما کنیزی بخرید، اختیارش با مالک است. عائشه کنیز را آزاد کرد. وقتی آزاد شد از جهت فقهی این کنیز اختیار ادامه ی زندگی اش با خودش خواهد بود. چون تا الان شوهری که داشت، مولایش برایش انتخاب کرده بود. کنیز بود و امرش به ید مولایش بود و ادامه ی زندگی اش و شرائط زندگی اش، همه در اختیار مولایش هست. اما الان که آزاد است اختیار با خودش است و می تواند زندگی اش را ادامه بدهد و می تواند جدا شود. چون انتخاب با خودش نبود و آن ازدواج به حساب کنیز بودنش بود. عبد هم همین طور است.

خب این که اختیار با خودش هست یک طرف قضیه است اما آن ها شرط کرده بودند ولایتش تا آخر با خودشان باشد! این جا وقتی مساله را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه کردند، ایشان فرمودند:

إن قضاء الله أحقّ و شرطه أوثق و الولاء لمن أعتق.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام قضاوت فرمودند که شرط خداوند اوثق است بر این که ما رعایتش کنیم تا شرط آن فروشندگان! شرط خدا این است که اختیار با خودش است و شرط آن ها این بود که اختیار با خودشان باشد ولی پیامبر فرمودند که خیر! شرط الله اوثق است. شاهد سر این شرط است. شرط خدا یعنی حکم خدا. خدا حکم کرده است که وقتی کنیز آزاد شد اختیارش با خودش است.

- عائشه که ولایت نداشته است. چطوری آزادش کرده؟!
- خب آن شرط غلط بود دیگر. وقتی شرط غلط است دیگر حکم الهی مقدم بر شرط آن هاست.

در این روایت شرط خدا یعنی حکم خدا؛ این شرط الهی در مقابل شرط آن فروشندگان به کار رفته است. شرط آن ها ضمنی بوده و شرط خدا هم که حکم خداست. لذا شرط در هر دو تا هست. از جهت آن ها، آن ها در ضمن بیع، شرط کرده بودند که ولاء برای ما باشد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که شرط خدا اوثق از شرط آن هاست. کلمه ی شرط در این روایت هم در ضمنی به کار رفته است که فروشندگان شرط ضمن بیع کرده بودند و هم خدا حکم کرده است که ولاء کنیز مال معتق اوست و وقتی هم آزادش کرد که دیگر اختیارش با خودش است. لذا این جا شاهد مهم همه ی فقهای است که اصرار دارند به این که شرط قابل تطبیق بر امر ابتدائی است.

یا مثلاً:

قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی الردّ علی مشتری عدم التزویج بأمرأة أخرى فی النکاح إن شرط الله قبل شرطکم...

خلاصه ی داستان این است که کسی که می خواست زنی بعد از طلاق و عدّه دوباره به او برگردد یا می خواست ابتداء با او ازدواج کند، زن شرط می کند که من زن شما می شوم به شرط این که زن دیگری نگیرید. یا کنیزی را نخرید. امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمودند که "إن شرط الله قبل شرطکم" شرط خدا حکم خداست و حکم خدا این است که شما می توانید تا چهار زن را اختیار کنید. شرط زن، شرط ضمن عقد نکاح بود یا در بعضی از روایات آمده که اصلا شما عهده را بسته بودید یا وعده ای را داده بودید یا نذری را کرده بودید، فرقی نمی کند. این شرط شما متاخر از شرط الهی است و شرط الهی حکم خداست. این جا امیرالمومنین علیه السلام شرط را در آن حکم ابتدائی الهی به کار می برد. این هم یکی از شواهد بزرگان شده است.

یا مثلاً:

و قوله: ما الشرط فی الحيوان؟ قال: ثلاثة أيام للمشتري. قلت: و فی غیره؟ قال: هما بالخيار حتی یفترقا...

روایت خیار حیوان و خیار مجلس است. وقتی از امام علیه السلام سوال می کنند که خیار حیوان چه قدر است؟ امام علیه السلام می گویند "ثلاثة أيام للمشتري". می بینید که تعبیر "ما الشرط" است. امام هم فرموده اند شرط، سه روز برای مشتری است. این شرط یعنی حکم الهی خیار. امام شرط را بر حکم الهی خیار تطبیق داده اند. کما این که "فی غیره" یعنی در غیر حیوان، خیار مجلس است و

آن جا امام فرموده اند "هما بالخیار حتی یفترقا" خیار، خیار مجلس است. برای حکم الهی در خیار حیوان و حکم الهی در خیار مجلس، تعبیر شرط به کار رفته است.

شیخ ادامه می دهد که:

و قد أطلق علی النذر أو العهد أو الوعد فی بعض أخبار الشرط فی النکاح.

عرض هم کردم که در بعضی دیگر از اخبار این تعبیر به کار رفته است. مثلاً وقتی کسی می خواست بعد از عده ی زنش به او رجوع کند، زن به او گفته است که باید نذر کنی تا دیگر طلاق ندهی، زن دیگری هم نگیری و کنیزی هم نیاری تا من برگردم و إلا بر نمی گردم. عرض هم کردم که روایات متعدد است إن شاء الله بعداً در متن این ها را بررسی می کنیم، فعلاً اصل مدعی را داریم می گوئیم. وقتی این را از امام کاظم علیه السلام می پرسند، امام می فرماید که "المومنون عند شروطهم فلیف" باید وفاء کند. این عهد یا نذر یا وعده - فرقی نمی کند - به شرط تعبیر شده است. این که او عهد کرده است که دیگر طلاق ندهد، زن دیگری نگیرد، امام فرموده است که "المومنون عند شروطهم". جناب شیخ می فرماید تطبیق شرط بر این وعده یا بر این عهد و نذر - عهد و نذر که دیگر در ضمن چیز دیگری نبود - شاهی دیگر است. هر چه شیخ این جا گفته ادله ی آقایان شده است.

بعد هم در پایان می فرماید که:

و قد أترف فی الحدائق بأن اطلاق الشرط علی البیع کثیر فی الاخبار.

ما قبلاً عرض کردیم که در مساله ی دلالت باید سه مرحله را بحث کنیم.

یکم: شرط ضمنی.

دوم: شرط ابتدائی.

سوم: خصوص بیع.

شیخ انصافا دقتی کرده است. خدا ایشان و محقق خوئی را رحمت کند. محقق خوئی هم در مقابل ایشان دقت کرده اند. بعضی ها خواسته اند بگویند اگر ما صدق شرط بر الزام ابتدائی را هم قبول کنیم یا صدقش بر نذر و عهد و وعده را هم بپذیریم، اما صدقش در بیع را نمی پذیریم. شیخ دقتی کرده است و خواسته است این مسیر را تا آخر برود و این مراحل:

یکم: ضمنی.

دوم: استقلال.

سوم: در عهد و در نذر و در وعده.

چهارم: در خود بیع.

را طی کند. این جا ملاحظه خواهید کرد که فرمایشات امام و محقق خوئی را این جا باید خیلی دقیق شویم. شیخ تا آخرش آمده است.

اگر این سه چهار مرحله درست شود نتیجه اش این می شود که:

و اما دعوی کونه مجازا...

یعنی فرمایش صاحب قاموس را چه کنیم؟ باید حرف صاحب قاموس را هم حل کنیم. سرنوشت آن دسته از لغویین را حل کنیم. شیخ سعی کرده است که حل کند. هر چه این جا شیخ گفته، دستمایه ی بقیه ی فقهاء شده است. دیگر اختلاف صغروی شده و ادله همین هایی است که شیخ فرموده است. فقط این چهار مرحله را باید با شیخ در دلالت برویم.

شیخ می خواهد بگوید که معنای اول که معنای عرفی است یعنی مطلق الزام و التزام است و این مطلق الزام و التزام درست است تا این شاء الله ادامه ی بحث را داشته باشیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.